

ای عشقی همه پنهان از تست ...

مهندس بهروز جباری

مقدمه

نقش هر پرده که زد ، راه به جانی دارد
که خوش آهنگ و فرح بخش نوائی دارد (۱)

یادگاری که در این گنبد دوآر بماند (۲)

جز حدیث تو نگوئیم به هر انجمنی
بجزاز عشق مگر هست به عالم سخنی؟ (۳)

مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد
عالم از ناله عشاق مبادا خالی

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر

نیست مارا بجز از نام تو بر لب سخنی
گفته بودی که نگویم دگر از عشق سخن

دوستان و سروران عزیز ، سخن از عشق است .

آمد بپیان چو قصه عشق هر قصه که بود از میان رفت (۴)

مسئله اقتصاد یا سیاست نیست که عده ای از دوستان نسبت به مطالبش بیگانه یا بی تفاوت باشند. بلکه گفتگو از عشق و محبت است که برای همه ما واژه ها و مفاهیم آشنائی هستند چه که همه ما پرورش یافتگان دست محبتیم .

از محبت می کنندم منع و من خود ز مادر با محبت زاده ام (۵)
اگر خداوند عشق به فرزند را در قلوب مادران به ودیعه نگذاشته بود پرورش انسان و شاید اغلب موجودات زنده ممکن نمی شد. به قول مولانا:

حق هزاران صنعت و فن ساخته است تا که مادر بر تو مهر انداخته است (۱-۵)
مشکل سخن گفتن در باره عشق و محبت این است که انتخاب مطالبی که باید تحت این عنوان

بیان شود به علت وسعت و کثرت مطالب کار مشکلی است.

عشق دریائی کرانه ناپدید کی توان کردن شنا ای هوشمند (۶)

و اما در عین حال

گر چه در بادیه عشق به جانی نرسی این قدریس که در این راه زنی گامی چند (۷)
از طرف دیگر قصه سکندر و درارا نیست بلکه حکایت مهر و وفاست (۸) بنا بر این مطالب زیاد
حساب شده و منظم نیست بلکه بیشتر بیان احساس است.
در عبارت همی ننگجد عشق عشق در عالم عبارت نیست (۹)

معنی عشق

عشق در لغت به معنای محبت شدید است و یا به عبارت دیگر بسیار دوست داشتن ، کما این
که در صحبت های معمول نیز وقتی می خواهیم شدت علاقه خودمان را به کسی یا چیزی نشان
بدهیم لغت عشق را بکار می گیریم: من عاشق طبیعتم ، من عاشق آب و دریا هستم.
در کتاب های لغت آمده است که لغت عشق مأخوذ از «عشقه» است و آن گیاهی است که بر تنه
هر درختی پیچید آن را خشک کند و خود بر طراوت خویش باقی ماند (۱۰). از نظر اهل سلوک عشق
مهمترین رکن طریقت است.

عشق دارای مفاهیم بسیار وسیع و گسترده ایست که جنبه های متنوعی از زندگی انسان اعم از
مادی و معنوی را در بر می گیرد. چه که کلیه جوش و خروش های بشر بر مبنای عشق و محبت است
که گاهی بمدوح و زمانی مذموم جلوه می کند. عشق در ذهن هرکسی از جوان و پیر تا عارف و عامی،
مذهبی و غیر مذهبی معنایی خاص دارد اگر از عوالم روحانی نشاء گیرد مبین آن چنان مفهوم و مقام
عظیمی می شود که « اسطراب اسرار خدا » می گردد (۱۱) به فرموده مبارک در تفسیر « کنت کنزاً
مخفياً » (۱۲)

« مقام عشق و محبت فوق عالم احصاء و بیان طائر است و طایران عقول و افکار از

ادراکش قاصر و وافقان اسرار خفیه و عارفان رموز احدیه به یک جهت از حقیقت

این لطیفه زبانیه و دقیقه صمدانیه دم نزدند و لب نگشوندند ... »

و اگر به صفات بشری و حیوانی آلوده گردد ، عشق نبود عاقبت ننگی بود (۱۳) و یا عشق بازی دگر
و نفس پرستی دگرست (۱۴)

در آثار عرفا از عشق سخن بسیار رفته است به اعتقاد آنان کمال واقعی را باید در عشق
جستجو کرد و هدف زندگی رسیدن به عشق واقعی و الهی است یعنی انسان آن چنان و اله و مفتون و
شیفته جمال حق شود که وجود خود را فراموش نماید که البته این فراموشی خود عین آگاهی است.

روزی که زعشق تو شدم بی خبر از خویش دیدم که خبرها همه در بی خبری بود (۱۵)

عشق آمد و شد چو خونم اندر رگ و پوست تا کرد مرا تهی و پر کرد زدوست
اجزای وجودم همگی دوست گرفت نامی است زمن برمن و باقی همه اوست (۱۶)

ای زندگی و تن و روانم همه تو
جانمی ودلی ، ای دل و جانم همه تو
تو هستی من شدی از آنی همه من
من نیست شدم در تو ، از آنم همه تو (۱۷)

حضرت بهاء الله در رساله هفت وادی که متضمن بیان مطالب عرفانی و ذکر مراتب سیر و سلوک به وجهی بسیار زیباست در مورد عشق وادی دوم می فرماید :

« در این شهر آسمان جذب بلند شود و آفتاب جهانتاب شوق طالع گردد و نار عشق بر افروزد و چون نار عشق بر افروخت خرمن عقل بکلی بسوخت در این وقت سالک از خود و غیر خود بی خبر است نه جهل و علم داند و نه شك و یقین ، نه صبح هدایت شناسد و نه شام ضلالت. از کفر و ایمان هردو درگریز و سم قاتلش دلپذیر . این است که عطار گفته :

کفر کافر را و دین دیندار را
ذره ای در دست دل عطار را (۱۸)

مراتب عشق

حضرت عبدالبهاء در لوح شاهزاده محب شیرازی می فرماید :

« ای محب ، مطالع انوار محبت را مراتب اربعه مذکور مشهور ... » (۱۹) و بعد این چهار مرتبه را بصورت زیر ذکر می فرماید:

اول محبت من الله الى العبد

ثانی من العبد الى الرب

ثالث من العبد الى العبد

رابعاً من الحق الى الحق

در تفسیر حدیث کنت کنتاً مخفياً می فرماید : (۲۰)

« به نظری مراتب محبت بی حد و شمار است و به نظری در قمیص وحدت آشکار است زیرا اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب و مقاماتست ... » و بعد می فرماید :

« اگر عوالم و مراتب را انتها و شماری ممکن بود ، مراتب محبت هم به مقامات معدوده و مراتب معدوده معین گردد و از همین جهت است که اختلاف مقامات محبت از اختلاف مراتب است نه ذات و حقیقت »

یعنی ضمن اینکه چهار نوع محبت مشخص می فرمایند ولی درعین حال مراتب محبت را بی شمار می دانند. منظور این است که اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم حدی بر اقسام محبت متصور نیست، مثلاً محبت پدر به فرزند ، مادر به فرزند و دوست به دوست هر يك از مقوله ای خاص اند ولی در يك تقسیم بندی کلی می توان دونوع محبت تشخیص داد یکی محبت به مظاهر خلقت و يك محبت به خالق و یازبائی مطلق که تمام کائنات تجلی جمال اویند. در تفسیر مذکور محبت حق به خلق را ظهور تجلیات الوهیت در هیاکل ناسوتی و محبت عبد به حق را فنای صفات ناسوتی می شمارند. (۲۱)

بطوری که از آثار مبارکه بر می آید عشق علت ایجاد و خلقت است همانطوری که خواهیم دید این اعتقاد در آثار عرفانیه منعکس است . حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکنونه می فرماید :

« كُنْتُ فِي قَدَمِ ذَاتِي وَازْلِيَّةَ كَيْنُونَتِي عَرَفْتُ حَبِي قَبْلَكَ خَلَقْتَكُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مِثَالِي وَظَهَرْتُ لَكَ جَمَالِي » (من در ذات قدیم و کینونت ازلی خودم بودم حبم را در تو شناختم تو را خلق کردم مثال خود را در تو قرار دادم و جمال و زیبایی خود را در تو متجلی ساختم)
 و در لوحی دیگر می فرمایند: « علت آفرینش ممکنات حب بوده ... » (۲۲)
 و در جایی دیگر می فرمایند: « عالم به محبت خلق شد و کل به و داد و اتحاد مأمورند. » (۲۳)
 حضرت عبدالبهاء می فرمایند :
 « الوهیت به جمیع کائنات و به محبت طلوع نموده زیرا محبت اعظم فیض الهی است . مصدر ایجاد محبت است. اگر محبت الهی نبود هیچ کائناتی به ساحت وجود قدم نمی نهاد... » (۲۴)
 و همچنین می فرمایند:
 « خدا انسان را به جهت محبت خلق فرموده به عالم انسانی تجلی محبت کرده ... » (۲۵)

نظرگاه عرفا

بطوری که عرض کردم به اعتقاد عرفا نیز که البته متأثر از تعالیم و احادیث اسلامی است اساس و بنیاد جهان هستی بر عشق نهاده شده و علت خلقت عالم عشق است. این اعتقاد در اشعار شعرای عارف مسلک منعکس است:

از شبنم عشق خاک آدم گل شد	صد فتنه و شور درجهان حاصل شد
صد نشتر عشق بر رگ روح زدند	یک قطره فروچکید و نامش دل شد (۲۶)
رهرو منزل عشقیم و زسرحد عدم	تاباقلیم وجود این همه راه آمده ایم (۲۷)
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد	عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد (۲۷-۱)
نبودنقش دو عالم که رنگ الفت بود	زمانه طرح محبت نه این زمان انداخت (۲۷-۲)
استاد کائنات که این کارخانه ساخت	مقصود عشق بودجهان را بهانه ساخت (۲۸)

ملك الشعراى بهار در قصیده ای به مطلع : بامه نو زهره تابان شد ز چرخ چنبری (۲۹) می گوید :

نیک بنگر تا چرا پیدا شدند این اختران	گر بدانستی توانی دعوی نیک اخترى
عشق حرکت بود از حرکت حرارت شد پدید	وان حرارت کرد در کالای کیهان اخگرى
اختران جستند اندر این فضای بی فروغ	همچو آتشپارگان در دکه آهنگرى
آن یکی نیتون شد آن دیگر اورانوس آن رحل	وان دگر بهرام آن يك تیر آن يك مشتري
عامل این سحرها عشق است و جزوی هیچ نیست	عشق پیدا کن اگر پیدا نکردی خون گری

عشق و عقل

قبل از ادامه صحبت بنده می خواستم اشاره ای به مقایسه عشق و عقل بکنم که موضوع جالبی است. مولانا فرماید:

در مذهب عاشقان قرار دگرست وین باده ناب را خممار دگرست
هر علم که در مدرسه حاصل گردید کار دگرست و عشق کار دگرست

اصولاً معرفت انسان حاصل دو عامل است : عشق و خرد. عامل عشق عامل جهش و حرکت است و عامل عقل عامل محافظه کاری و دقت

عقل شخصی است بندگی آموز عشق دردی است پادشاهی سوز (۳۱)

عقل انسان را بنده و محدود می کند و عشق به افکار و دید وسعت می بخشد.

طفل را گوشه گهواره جهانی است فراخ همه آفاق بر همت رندان قفس است (۳۲)
نکات مربوط به این بحث می تواند موضوع يك نطق يا رساله جداگانه باشد ولی بنده فقط اشاره ای می کنیم.

شهاب الدین شهرودی شیخ اشراق ، شهید عارف قرن ششم که به علت اختلاف نظر با علمای زمانش به فتوای آنان و به دستور صلاح الدین ایوبی حاکم مصر و شام در سن ۳۸ سالگی شهید شد از عرفای روشن ضمیر زمان بود. او می گفت من اعتقاداتم را از طریق تفکر و تعقل به دست نیاورده ام بلکه در اغلب موارد عشق و ذوق هادی من بوده است (۳۳). تجسم درک حقایق از طریق عشق و اشراق برای کسانی که از سرچشمه عشق الهی ننوشیده و درک مراحل نکرده باشند البته مشکل است ، ولی آثار این حالات را میتوان مشاهده نمود که از جمله ایمان حضرت طاهره به حضرت باب بود که از طریق عشق و اشراق صورت گرفت، نه بحث و استدلال و یا افرادی چون ملاجعفر گندم پاک کن که نامش در دو کتاب مقدس بیان و اقدس آمده ، تحصیلات ظاهره نداشت.

می گویند روزی جناب ملاحسین همراه شخصی از مقابل مدرسه ای اسلامی می گذشتند جناب ملاحسین گویا نکته ای در انتقاد از مدرسه بیان داشتند همراه ایشان گفت: این همان مدرسه ایست که به شما آن چنان دانشی داد که به حضرت باب ایمان بیاورید. جناب ملاحسین جواب دادند که نه ، این مدرسه باعث شد که من از مولای خود توضیح بخواهم و او را امتحان کنم .

عشق و عقل همواره از لحاظ عرفان و ادب ایران در مقابل هم قرار داشته اند. مولانا فرماید (۳۴)

پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی تمکین بود

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح می فرمایند:

« عاشق نشسته به از عاقل متحرك » (۳۵)

وباز در آثار مبارکه از قول عرفای اسلام از علم به عنوان حجاب اکبر نام برده شده (۳۶) که البته اشاره به علمائی است که علمشان سبب گمراهی آنان شد. این بیت عامیانه معروف نیز اشاره به همین معناست که :

هرکه دانشمند شدی دین زآب آمد برون لاکتابی آخر از لای کتاب آمد برون (۳۷)
 معروف است که وقتی بوعلی و شیخ ابوسعید ابوالخیر بهم رسیدند سه روز خلوت کردند .
 در پایان سه روز از بوعلی پرسیدند که شیخ ما را چگونه دیدی گفت آنچه من میدانم او
 می بیند !

بنظر می رسد که راه عشق حقیقی و علم واقعی به يك جا منتهی می شود. با این تفاوت که
 عشق وارد کمیّت ها نمی گردد و عالم نظر به مقادیر و کمیت ها و ارتباط ریاضی آنها دارد. عاشق
 سریع التّائیر و عاقل بد گمان و دیرپذیر است. بیان عالم صریح و گویاست و بیان عارف با رمز و
 ایماست.

حدیث خلوتیان جز به رمز و ایما نیست برهنه حرف نگفتن کمال گویائیست (۳۸)

عرفا از طریق عشق و اشراق حقایق را احساس و بیان می دارند به عبارت دیگر معرفت
 غیرمدون تنظیم و طبقه بندی نشده از طریق اشراق است و علما اطلاعات را مرتب و مدون نموده
 نقش هارا پیاده می کنند.

عشق را بوحنیفه درس نگفت شافعی را در آن روایت نیست (۳۹)

اینک به ذکر چند مثال می پردازیم :

حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می فرمایند:

« مثلاً کائنات ذریه رادر نظام عمومی مطابق اعظم کائنات عالم یابی واضح است که
 که از يك کارخانه قدرت بر يك نظم طبیعی و يك قانون عمومی تکون یافته لهذا قیاس
 به یکدیگر گردند... » (۴۰)

سال ها بعد وقتی طرح اتم باهسته و الکترون ها کشف گردید ملاحظه شد که عیناً سیستم
 کرات سماوی و منظومه هاست.
 وقتی مولانا فرمود:

ذره ذره کاندرا این ارض و سماست جنس خرد را همچو گاه و کهریاست (۴۱)

مراد همان نیروی جاذبه است که البته او وارد کمیّت ها و ارتباط ریاضی نمی شود و بعد قرن ها
 گذشت و نیوتون ارتباط ریاضی نیروی جاذبه یعنی $F = \frac{M1 \times M2}{L^2}$ را بیان داشت.
 فیثاغورث معتقد بود که نسبت های بین نت های موسیقی با فواصل اجرام سماوی
 متناسب است که بعد مولانا بدون ورود در کمیّات و شاید بدون اطلاع از نظر و فرضیه
 فیثاغورث فرمود:

بانک گردش های چرخ است این که خلق می سرایندهش به تنبور و به حلق (۴۲)
 هاتف اصفهانی فرمود:

دل هر ذره ای که بشکافی آفتابیش در میان بینی (۴۳)

می توان گفت که مراد همان نیروی اتم است که محاسبه کمیّات و ارتباط ریاضی آن به
 صورت $F=MC^2$ توسط انشتین بیان گردید.

اشعار زیادی نظیر آنچه عرض کردم وجود دارد که البته بیش از همه در آثار مولاناست و آثاری از قبیل شعر حافظ که می گوید:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس (۳۳)

و یا

شیرازپر غوغا شود ، شکرلیبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را (۳۵)

و یا

اشعار صحبت لاری و شاه نعمت الله و آثار منشور عدۀ دیگری از عرفا در بارۀ ظهور از این مقوله است که از طریق عشق و اشراق و الهام به حقایقی رسیدند.

فقط ذکر این نکته ضروری به ظر می رسد که عشق و عقل از نظر بهائی مکمل یکدیگرند.

نه عشق خالی از هر گونه تعقل را باید پیروی کرد ، نه عقل عاری از هر نوع عاطفه و محبت را.

شعر فارسی و سخن عشق

در اشعار فارسی به صورت های مختلف از عشق یاد شده است از اوکین شعر فارسی نیز که سال ها قبل از ورود اندیشه های عرفانی به شعر توسط حنظله بادغیسی سروده شده بوی عشق به مشام می رسد.

آهوی وحشی در دشت چگونه دودا او ندارد یار بی یار چگونه بودا
و بعد از آن ابیات زیبای زیادی سروده شده که بنده غیر متخصص صدها بیت یادداشت کرده ام که چند بیت از آن ها را برایتان می خوانم.

به غیر سینۀ دریادلان ننگجد عشق برای بحر خدا آفریده طوفان را (۳۶)

ای عشق این سوداست کزیک کرشمۀ تو در زیر تیغ بوسه مقتول است قاتل (۳۷)

ای عشق جهان اسیرمکرو فن توست نبود به خطا اگر خرد دشمن تست
رانی تو به میدان شهادت همه را خون شهدا یکسره بر گردن توست (۳۸)

ثواب روزه و حج قبول آن کس برد که خاک میکده عشق را زیارت کرد (۳۹)

واما اوج کلام را در اشعار مولانا می توان یافت:

شادباش ای عشق خوش سودای ما ای طیبب جمله علت های ما
ای دواي نخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد (۵۰)
آسمان گرد عشق می گردد بهر عشق است گنبد دواگر (۵۱)

نیست بیماری چو بیماری دل
 عشق اسطراب اسرار خداست
 چون به عشق آیم خجل باشم از آن
 لیک عشق بی زبان روشن تر است
 چون به عشق آمد قلم بر خود شکافت (۵۰)

عاشقی پیداست از زاری دل
 علت عاشق زعلت ها خداست
 هر چه گویم عشق را شرح و بیان
 گرچه تفسیر قلم روشنگر است
 خود قلم اندر نوشتن می شتافت

عشاق معروف تاریخ

عشق ممکن است به چیزهای مختلف باشد: عشق به زندگی ، عشق به فرزند ، عشق به مطالعه و تحقیق ، عشق به تبلیغ . ولی متأسفانه و یا شاید خوشبختانه وقتی که می گوئیم فلانی عاشق شد هیچ کس فکر نمی کند مثلاً عاشق مطالعه و تحقیق شده باشد بلکه اگر مرد است چهره زنی در خاطر مجسم می شود و اگر زن است افکار متوجه مردی می گردد.
 این نوع عشق یعنی عشق دو انسان نسبت به یکدیگر در طول تاریخ بشر سرمنشأ داستان ها و ماجراهای دل انگیز بسیار بوده است که ذوق و هنر شعرا و نویسندگان به این داستان ها زیبایی و شکوه بخشیده است.

آتش عشق بدین سوز نبودست نخست هر که پیدا شده بر وی زده دامانی چند (۵۱)
 در طول تاریخ میلیون ها زوج های عاشق بوده اند که داستان دلدادگی آنان بر ملا نشده فقط تعداد کمی از آنان مانند لیلی و محنون ، شیرین و فرهاد ، وامق و عذرا ، ویس و رامین ، یوسف و زلیخا ، همای و همایون ، زال و رودابه ، بیژن و منیژه و در غرب رومئو و ژولیت و نیز عزیز و نگار بوده اند.

داستان های دلدادگی این زوج های عاشق را شعرای زیادی به زیور نظم آراسته اند که به عنوان مثال می توان چند مورد را ذکر کرد. داستان لیلی و محنون توسط بیش از چهل شاعر به نظم درآورده شد که از بین آن ها لیلی و محنون نظامی و همچنین مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (شاعر قرن نهم ، خلیفه صوفیان نقشبندی) از همه معروف ترند. داستان وامق و عذرا توسط عنصری شاعر قرن پنجم به نظم کشیده شد. داستان ویس و رامین فقط توسط فخرالدین اسعد گرکانی شاعر قرن پنجم به صورت شعر درآمده که متأسفانه تنها اثری است که از این شاعر شیرین گفتار برجای مانده است.

در بسیاری از موارد ذکر داستان های عاشقانه مذکور به منظور بیان کیفیات و حالات روحانی و معنوی است مثل داستان محنون که وقتی از مرگ لیلی آگاه شد سراسیمه خود را به منزل او رساند و سراغ مرقد او را گرفت و جواب شنید:

چو شد از مردن لیلی خبردار
 به سوی منزل لیلی شتابان
 بهر سو دیده حسرت نهاده
 پس آن کودک برآشت و به او گفت

شنیدستم که محنون دل افکار
 گریبان چاک زد با آه و افغان
 در آنجا دید طفلی ایستاده
 سراغ مرقد لیلی از او جست

که ای مجنون تو را گر عشق بودی زمن کی این قننا می نمودی
 برو در این بیابان جستجو کن زهر خاکی کفی بردار و بو کن
 زهر خاکی که بوی عشق برخاست یقین دان مرقد لیلی همان جاست (۵۳)

عشق و محبت پاک و بی شائبه افراد نسبت بهم اعم از زن و مرد ، پیر و جوان و کوچک و بزرگ اثر و سایه و لعله ای از عشق بزرگ الهی و معنوی است.
 حضرت عبدالبهاء در کتاب مستطاب مفاوضات می فرمایند:

« محبت عالم انسانی اشراقی از محبت الله و جلوه ای از فیض موهبت الله است. » (۵۴)

عشق دختر و پسر و زن و مرد نیز نسبت به یکدیگر اگر در چارچوب مقررات و ضوابط اخلاقی و طبق موازین امری باشد از لحاظ اعتقاد بهائی نه تنها اشکال ندارد بلکه بسیار مورد تحسین نیز قرار گرفته است.
 حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح ازدواج می فرمایند:

« حال این دو مرغ آشیانه محبت را در ملکوت رحمانیتت عقد اقراران ببند و وسیله حصول فیض جاودان فرما تا از اجتماع آن دو بحر محبت موج الفت برخیزد... » (۵۵)

و همچنین می فرمایند:

« ای خداوند این اقراران را سبب برکت آسمانی کن و اسباب اشتعال به نار محبت در ملکوت جاودانی . » (۵۶)

بنابراین ارزش عشق ها و محبت های موجود در دنیا وقتی ظاهر می شود که ما را به عشق حقیقی و الهی هدایت نماید که در این صورت ابدی خواهد بود. حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« هر وسیله و الفتی محدود است اما الفتی که بواسطه محبت الله حاصل می شود نامحدود و ابدی. » (۵۷)

عشق به عالم هستی

افلاطون معتقد است که روح انسان قبل از ورود به این دنیا زیبایی مطلق را درک کرده است و در این دنیا وقتی با حسن ظاهری و زیبایی نسبی مواجه می شود از آن زیبایی مطلق که قبلاً درک کرده است یاد می کند و سرشار از عشق حقیقی و الهی می شود. او عواطف و عوالم محبت را همه شوق لقای حق می داند (۵۸). اصطلاح عشق افلاطونی که به عشق های پاک اطلاق می گردد اشاره بهمین معنا است. به طور کلی اگر دیده بینا و دل صاف باشد عشق به مظاهر هستی اعم از کوه و دشت ، گل و گیاه ، حیوان و انسان مارا به عشق حقیقی و الهی رهنمون می گردد.

به چشم سر توان دیدن خدا را در همه عالم سر دیدار اگر داری طلب کن چشم بینائی (۵۹)

در دنیای ما چیزهای دوست داشتنی و قابل عشق ورزیدن زیاد است باید از خداوند بخواهیم که به ما دیده ای زیبایین و ضمیری پاک عنایت فرماید تا زیبایی های اطراف را ببینیم و بشناسیم و این شناخت را مقدمه شناسائی زیبایی مطلق قرار بدهیم.

عاشقی گر زین سر و گر زان سواست عاقبت ما را به آن سر رهبر است (۶۰)

وقتی ما به راه پیمائی می پردازیم و به مناظر اطراف می نگریم شاخه های درختان ، تکه های

سفید ابر در آسمان ، پرنده ای که از بالای سر ما می گذرد ، صدای مبهم جنگل همه و همه مظاهر محبت و لطف پروردگارانند که محور تماشای آنان شدن ما را یاری میدهد تا افکار آزار دهنده را از خو دور سازیم و به شناخت عشق و قدرت الهی بپردازیم.

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار (۶۱)

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
 این همه نقش عجب بر درو دیوار وجود
 دل ندارد که ندارد به خداوند قرار
 هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
 کوه و دریا و درختان همه در تسبیحند
 نه همه مستمع می فهم کند این اسرار (۶۲)
 حضرت بهاء الله در تشریح وادی طلب در هفت وادی داستان مجنون را که در ادبیات فارسی نیز آمده است ذکر می فرمایند که:

« روزی مجنون را دیدند که خاک می بیخت و اشک می ریخت گفتند چه می کنی گفت
 لیلی را می جویم گفتند وای بر تو لیلی از روح پاک و تو از خاک طلب می کنی گفت همه
 جا در طلبش می گویم شاید در جایی بجویم » (۶۳)

آثار لطف و محبت خداوند را همه جا می توان دید. آری همه جا عکس رخ یار توان دید. (۶۴)
 این معنا در آثار مبارکه فراوان است.

قوله تعالی:

« آنچه در آسمان ها و زمین است محال بروز صفات و اسمای الهی هستند. چنانچه در هر ذره
 آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویداست که گویا دون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی
 به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور
 شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته » (۶۵)

وقوله تعالی:

« همه اشیا محل و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای
 موجودات موجود و لایح است بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که
 هیچ شیئی بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه
 می نمائید که حاکم از ظهور و بروز آن نور معنوی » (۶۶)

و قوله تعالی :

« چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نموده بر مقامی که
 ذره ای در ملك مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عز احدیت او و ناطق است به ثنای
 نفس او و مدلل است بر انوار شمس وحدت او. » (۶۷)

وقوله تعالی :

« اگر به مدارج توکل و انقطاع به معارج عز امتناع عروج غائی و بصر معنوی بگشائی این
 بیان را از تقیید نفس آزاد و مجرد بینی و من عرف شیئاً فقد عرف ربّه به گوش هوش از سروش
 حمامه قدس ربّانی بشنوی. چه که در جمیع اشیا آیه تجلی عز صمدانیه و بوارق ظهور شمس فردانیه
 موجود و مشهور است ، و این مخصوص به نفسی نبوده و نخواهد بود. و هذا حق لاریب فیه ان انتم
 تعرفون ... » (۶۸)

وقوله تعالى :

« ليشهد الكُلُّ في نفسه في مقام تجلّي ربه بأنّه لا اله الا هو و ليصل الكلّ بذلك الى ذرّة الحقائق حتّى لا يشاهد احد شيئاً الاّ وقديري الله فيه » (٦٩)

وقوله تعالى :

« ولانه لا يشهد شيئاً و الاّ قديري الله فيه ويشهد نوره في ما احاطت انوار الظهور على طور الممكنات » (٧٠)

وقوله تعالى :

« كل اشياء ذكرالله في العالمين بوده و خواهد بود. چه كه كل اشياء به كينوتها اسم الله بوده و اسم او تعالى شأنه ذكر او بوده بين عباد و لم يزل چنین بوده و لايزال چنین خواهد بود » (٧١)

حضرت عبدالبهاء در تفسير حديث كنت كنزاً مخفياً می فرماید:

« حكایت كنند كه عارفی بدیده صافی در عوالم ملك و ملكوت نظر می كرد و از گورستانی گذر می نمود. سائلی پرسید كه چه می كنی ؟ گفت: غير آنچه مردم می كنند زیرا مردم خدا را جویند و

نیابند و من غير خدا را جویم و نیابم » (٧٢)

اگر با قرین و ممارست یادگیریم كه چطور باید از دیدن زیبایی ها لذت برد و آن ها را درك كرد. منظره این دریاچه و درّه های اطراف برای تقویت بنیه روحانی ما می تواند از هر استدلالی موثرتر باشد زیرا همان طوری كه چند لحظه پیش زیارت كردیم ... چه آفتاب های معارف كه در ذره مستور شده و چه بحر های حكمت كه در قطره پنهان گشته ... درك زیبایی های دنیا نیز همین حالت را دارد.

دیده می خواهم كه باشد شه شناس تا شناسد شاه را در هر لباس (٧٣)

باید چشم های ما و بعد دل های ما حساسیت لازم را برای درك این عوالم پیدا كند تا فی المثل حال سعدی را دریابیم كه گفت:

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت هوش
یكى از دوستان مخلص را	مگر آوای من رسد بگوش
گفت باور نداشتم كه تو را	بانگ مرغی چنین كند مدهوش
گفتمش شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح خوان و من خاموش

شاعر معاصر این معنا را به صورت زیبایی بیان می كند كه مخصوصاً برای نسل جوان حاضر در این جلسه می خوانم :

همه می پرسند چیست در زمزمه مبهم آب ؟

چیست در همهمه دلکش برگ ؟

چیست در بازی آن ابر سپید ، روی این آبی آرام بلند ؟

كه تو را می برد این گونه به ژرفای خیال

چیست در خلوت خاموش كبوترا ؟

چیست در كوشش بی حاصل موج ؟

كه تو چندین ساعت ، مات و میهوت به آن می نگری

نه به ابر ، نه به آب ، نه به این آبی آرام بلند ، نه به این خلوت خاموش كبوترا

من به این جمله فی اندیشم
 من مناجات درختان را هنگام سحر ، رقص عطر گل یخ را با باد ،
 نفس پاک شقایق را در سینه کوه ، صحبت چلچله ها را باصبح ،
 نبض پوینده هستی را در گندم زار ، گردش رنگ و طراوت را در گونه گل
 همه را می شنوم ، می بینم ، من به این جمله فی اندیشم
 به تو می اندیشم ، ای سراپا همه خوبی ، تك و تنها به تو می اندیشم
 همه وقت ، همه جا ، من به هر حال که باشم به تو می اندیشم. (۷۴)

جستجوی معشوق حقیقی

مراد این است که عشق به مظاهر هستی و کائنات و دیدن زیبایی های دنیا باید ما را به زیبایی مطلق برساند نه این که ما را از عشق حقیقی دائمی باز دارد. حضرت بهاء الله می فرمایند:
 « ... یعنی حب شیئی و اشتغال به آن او را از حب الهی و اشتغال به ذکر او محجوب نماید. » (۷۵)

حضرت ولی امرالله می فرمایند:

« مقام روحانی باید به درجه ای برسد که خدا را بر همه چیز مقدم بدانیم و تعلقات شدید انسانی موجب دوری ما از خدا نگردد ... » (۷۶)

رو گلی جوی که همواره خوش است	باغ تحقیق از این باغ جداست
این چنین خواسته بی غش را	زدگان دگری باید خواست
ما چو رفتیم گل دیگر هست	ذات حق بی خلل و بی همتاست
ره آن پوی که پیدایش از اوست	لیک با این همه خود ناپیداست
هر گلی علت و عیبی دارد	گل بی علت و بی عیب خداست (۷۷)

عشق و فدا

شهدا در طول تاریخ مظاهر همین اعتقاد بودند یعنی عشق به دنیا آنان را از محبوب واقعی باز نداشت. اگر گذشت زمان به کیفیت زندگی و شهادت عارفان جانبازی چون حسین بن منصور حلاج عارف اواخر قرن سوم پرده تردید و ابهام کشیده است ولی در این دور بدیع از نزدیک ناظر و شاهد زندگی شهدائی بودیم که چون فرصت انتخاب یافتند از جهان فانی گذشتند و به جمال باقی دل بستند.

بگو منصور از زندان انا الحق کگو برون آید

که دین عشق ظاهر گشت و باطل گشت مذهب ها (۷۸)

حضرت بهاء الله در هفت وادی می فرمایند:

« عشق هستی قبول نکند و زندگی نخواهد حیات در محات بیند و عزت از ذلت جوید بسیار هوش باید تالایق جوش عشق شود و بسیار سر باید تالایق کمند دوست گردد

مبارك گردنی که در کمندش افتد و فرخنده سری که در راه محبتش به خاک افتد « (۷۹)
حریم عشق را در گه بسی بالاتر از عقل است

(۸۰) کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد

عجب ملکی است ملك عشق کانهجا
یکی را جان در آن در آستین است
سراسر کوه و صحرا گلستان است
یکی را سر در آن در آستان است (۸۱)

تاریخ امر بهائی با عشق و ایثار و فداکاری همراه بوده است. حضرت اعلی می فرمایند :
« یا بقیة الله قد فدیته بكلی لك و رضیت السب فی سبیلک و ما قنیت الا القتل فی محبتك »
و بعد در جریان شهادت آن حضرت با عاشقی مواجه می شویم که گوئی آئینه تمام نمای همه آثار
مذهبی و عرفانی و ادبی در باره شهادت بوده است.

نازنینی چون تو را دل داده ای باید چو من عشق عالم سوز باید حسن عالمگیر را (۸۲)
جناب انیس که جناب مهرابخانی باقلمی عاشقانه جریان زندگی و شهادت او را ترسیم نموده اند. (۸۳)
غلام همت والای آن انیس طریقم که رفت تا به سر دار پایدار محبت (۸۵)
در تاریخ امر شهدای زیادی داشته ایم که داستان های زندگی و شهادت آنان قرن ها موضوع
رساله ها و تحقیقات بی شمار خواهد بود از جمله جنابان ورقا که برنامه این دوره بر محور شخصیت
آنان میگردد.

ورقای روح ز آتش محبوب معنوی يك نغمه ای بزن تو در این گلستان عشق
تا در سروش آوری اطیبار قدس را تا در خروش آوری این بی هشان عشق (۸۶)
درسال های اخیز نیز گونه های دیگری از ایثار و فداکاری مشاهده نموده ایم مخصوصاً از افرادی
که با اغلب آنان تماس نزدیک داشته ایم.

گر بداند لذت جان باختن در راه عشق هیچ عاقل زنده نگذارد به دنیا خویش را (۸۷)
در وصیت نامه یکی از شهدای سال های اخیر خطاب به همسرش آمده است:

« ... در این لحظه آخر از حیات ناپایدار که قصد دیار آخری و حیات ابدی دارم با تو
خدا حافظی می کنم و تقنا دارم در نهایت صبر و شکیبائی مشیت الهیه را بپذیری و شاکر و حامد
و صابر باشی ... قد بدنت من الله و رجعت الیه آغاز و انجام همه بدست قدرت خداوند لایزال بوده
و هست ایمان به حق مایه تسلی قلب و آرامش روح و جان است.

در نهایت سبکباری و رضا و تسلیم هستم شکر خدا را که دیگر بقول معروف طلبی از او ندارم
لطف و مکرمتش کامل و شامل است الحمد لله رب العالمین.

اگر دستم از مالیه دنیا خالی است ولی همواره برای شکر و ثنا بلند بوده است الان هم دست
شکرانه ام بسوی حق بلند است ... « (۸۸)

مگر به عشق کسی زنده ماند و جاوید و گر نه خاصیتی نیست عمر فانی را (۸۹)

می گریم و مرادم از این چشم اشکبار تخم محبت است که در دل بکارمت (۹۰)
به یاد بیان مبارک می افتیم که می فرمایند:

« اگر نفسی قطره ای از بحر محبت بیاشامد و یا به رشحه ای از بحر انقطاع فائز شود جمیع

عالم راشبه يك كف تراب مشاهده نمايد و آنچه در آسمان ها و زمين است او را از سبيل درست منع نمايد. « (۹۱)

يا رب چه فرخ طالعتد آنان که در بازار عشق

دردی خریدند و غم دنیای دون بفروختند (۹۲)

طفیل هستی عشقتد آدمی و پری ارادتسی بنما تا سعادتى بهری
بکوش خواجه و از عشق بی نصیب میباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری (۹۳)
همانطوری که دیدیم ایشار شهادت و فداکاری از آثار عشق الهی یعنی محبت من العبد الی
الرب است.

محبت به خلق

یکی دیگر از آثار این عشق و محبت یعنی عشق به حق محبت من العبد الی العبد است. یعنی عشق و محبت به خالق ما را به محبت خلق او و بندگان او تشویق می نماید. زیرا وقتی شما هنرمندی را دوست داشتید بالطبع آثارش را نیز دوست خواهید داشت و یا اگر عاشق کسی بودید به آنچه مربوط به آن شخص بشود نیز مهر و محبت خواهید داشت.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست (۹۴)
این معنا در آثار مبارکه فراوان آمده است حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب می فرمایند:
« در این دور بدیع به نصوص الهی باید با جمیع طوائف و ملل یگانگی نمود و نظر به عنف و شدت و سوء نیت و ظلم و عداوت ننمود بلکه به افق عزت قدیمه باید نظر کرد که این کائنات هر يك آیتی از رب الایاتند و به فیض الهی و قدرت ربانی به عرصه وجود قدم نهادند. لهذا آشنا هستند نه بیگانه ، یار هستند نه اغیار و به این نظر باید معامله نمود ... » (۹۵)
در مناجات لقا که همه زیارت کرده ایم می فرمایند:

« ... ای رب اسقنی كأس الفنا و البسنی ثوب الفنا و اغرقنی فی بحر الفنا و اجعلنی غباراً فی مَرِّ الاحباء و اجعلنی فداءً للارض التي و طنتها اقدام الاصفیا فی سبیلک یا رب العزة و العلی ... »
وقتی این مناجات را زیارت می کنیم از خداوند می خواهیم که ما را غبار راه احباء قرار دهد.
« و اجعلنی غباراً فی مَرِّ الاحباء ... » یعنی احبای حق کسانی که منسوب به حق هستند.

جناب فتح اعظم در یکی از صحبت هایشان در همین جا به داستان درویش عارفی که در یکی از الواح حضرت عبدالبهاء آمده اشاره فرمودند که وقتی خطیب به این آیه قرآن رسید که « یا عبادی لاتقنطرو من رحمت الله » (ای بنده من از رحمت الهی نا امید مباش) درویش صیحه ای کشید و از حال رفت وقتی از او علت را پرسیدند گفت : فرموده است یا عبادی (ای بنده من) مرا به خودش نسبت داده است این شرف نسبت مرا منقلبت کرد. اصولاً شرف نسبت مخلوق به خالق باید دلیل محبت به آنان باشد اگر دنیا را با این دید بنگریم عالم از محبت سر شار خواهد شد. وقتی عشق معطوف و شامل همه کائنات شد لطیف ترین عواطف بشری به شیواترین وجهی تجلی می نماید. عاشق واقعی یعنی کسی که ناظر به زیبایی مطلق است همه چیز را دوست داشتنی و زیبا می بیند یعنی به گفته تولستوی:

« زیبایی عشق را بوجود نمی آورد بلکه عشق است که زیبایی می آفریند » (۹۶)
چنین شخصی روحانی والهی می شود وصفات بشری در او می میرد. حضرت بهاء الله در هفت
وادی می فرمایند:

« ... پس باید به نار عشق حجاب های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب
سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد. »

نار عشقی بر فروز و جمله هستی ها بسوزد پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار (۹۷)
باری

هر که را جامه ز عشقی چاک شد او ز حرص و عیب کلی پاک شد (۹۸)
و باز می فرمایند:

« عاشق در این رتبه جز معشوق خیالی ندارد و جز محبوب پناهی نمجوید و در هر آن صد جان
رایگان در ره جانان دهد و در هر قدمی هزار سر در پای دوست اندازد. ای برادر من تا به مصر
عشق در نیائی به یوسف جمال دوست واصل نشوی و تا چون یعقوب از چشم ظاهری نگذری چشم
باطن نگشائی و تا به نار عشق نیفروزی به یار شوق نیامیزی و عاشق را از هیچ چیز پروا نیست و
از هیچ ضری ضرر نه. از نار سردش بینی و از دریا خشکش یابی. »
نشان عاشق آن باشد که سردش بینی از دوزخ

نشان عارف آن باشد که خشکش بینی از دریا (۹۹)
بنابراین یکی از موازین ایمان عشق و محبت به همه کائنات و بالاخص انسان است که مثل
اعلای خلقت است.

نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم (۱۰۰)
وقتی ما صحبت از محبت حق به حق یعنی محبت حق به ذات خودش می کنیم و یا محبت حق
به خلق وارد مسائل فلسفی مشکلی می شویم که درکش برای همگان آسان نیست ولی آنچه برای
همه افراد حائز اهمیت و قابل درک است نتایج عملی این مباحث است که به کمک آثار مبارکه
حاصل می شود.

وقتی ما محبت حق به خلق را عامل ایجاد خلقت و هستی می دانیم به این معنی است که عالم
وجود با همه تنوع ظاهری از يك مصدر و منشاء به وجود آمده است بنابراین هر قدر به سوی وحدت
پیش برویم یعنی به سوی خدا می رویم و یا بعکس وقتی بسوی خدا می رویم بالطبع به سوی
وحدت و اتحاد گام بر می داریم. قوه محبت عامل و وسیله ایجاد این اتحاد است. یعنی تجسم عشق
و محبت در وحدت و اتحاد حاصل می شود. به عبارت دیگر محبت و عشق که اساس فلسفی و نظری
دارد جنبه عملی آن باید به صورت وحدت ظاهر شود. و چون وحدت عالم انسانی عالی ترین هدف
دیانت بهائی است لذا می بینیم که در هیچ دیانتی به اندازه دیانت بهائی عشق و محبت مورد بحث
و تجلیل قرار نگرفته است به طوری که حتی رعایت حدودات و احکام نیز باید به دلیل محبت باشد
نه ترس از دوزخ و امید به بهشت.

« اعملو حدودی حبا لجمالی » (۱۰۱)

کمتر موردی است که به اندازه عشق و محبت در آثار مبارکه مطرح شده باشد. در کتاب
مستطاب اقدس در مناجات ها در الواح و در مکاتیب همه جا در باره محبت و عشق مطالبی دیده

می شود.

حضرت بهاء الله در کتاب مستطاب اقدس می فرمایند:

« مَنْ فَازَ بِحَيِّي حَقَّ لَهُ يَقْعُدَ عَلَى سِرِّرِ الْعُقْبَانِ فِي صَدْرِ الْاِمْكَانِ وَالَّذِي مُنِعَ عَنْهُ لَوْ يَقْعُدُ عَلَى التُّرَابِ اِنَّهُ يَسْتَعِيذُ مِنْهُ اِلَى اللّٰهِ مَالِكِ الْاَدْيَانِ »

(کسی که به محبت من فائز شود حقیقتش است که بر صندلی طلا بنشیند و کسی که از آن دور ماند اگر بر روی خاک بنشیند خاک از او به خدا پناه می برد)

همان طوری که قبلاً عرض کردم محبت به من که اینجا می فرمایند یعنی محبت الله نتیجه اش محبت به همه مخلوقات است . از این رو در آثار مبارکه محبت داشتن و محبت کردن مورد تأکید قرار گرفته است.

حضرت بهاء الله در کلمات مبارکه مکتونه می فرمایند:

« ای دوست در روضه قلب جز گل عشق مکار و از ذیل بلبل حب و شوق دست مدار » (۱۰۳)

و همچنین می فرمایند:

« ای پسر خاک جمیع آن چه در آسمان ها و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که محل نزول تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو منزل و محل مرا به غیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت . اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت ومع ذالك ستر نمودم و سر نگشودم و خجلت تو را نپسندیدم . » (۱۰۴)

در کتاب عهدی می فرمایند :

« ای اهل عالم مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است اورا سبب عداوت و اختلاف ننمائید » (۱۰۵)

در بشارات می فرمایند:

« یا اهل بهاء شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده وهستید . » (۱۰۶)

حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب می فرمایند:

« باید یاران الهی مجذوب و مفتون یکدیگر باشند و جان فشانی در حق یکدیگر کنند. اگر نفسی از احبای به دیگری برسد مانند آن باشد که تشنه لبی به چشمه آب حیات رسد ، و یا عاشق به معشوق حقیقی خود ملاقات کند » (۱۰۷)

در آثار ادبی و عرفانی ایران نیز در مورد محبت کردن و ذل بدست آوردن مطالب فراوان دیده می شود . خواجه عبدالله انصاری عارف قرن چهارم می فرماید:

« اگر بر هوا پری مگسی باشی ، بر روی آب روی خسی باشی ، دل به دست آر تا کسی

باشی . » (۱۰۸)

در راه خدا دو کعبه آمد حاصل

یک کعبه صورت است ، یک کعبه دل

تا بتوانی زیارت دل ها کن

کافزون زهزار کعبه ، آمد یک دل

به زان نبود که خاطری شاد کنی

بہتر که هزار بنده آزاد کنی

گر زانکه هزار بنده آزاد کنی

گر بنده کنی ز لطف آزادی را

این تأکیدات دستور العمل های اخلاقی است که در ادیان قبل نیز وجود داشته است. ولی حکم

به محبت در دیانت بهائی فقط یک دستور اخلاقی ساده نیست بلکه راه حل بسیاری از مسائل

و مشکلات اجتماعی است و به همین دلیل موضوع محبت در اعتقاد بهائی از جمله مسائلی است که هنوز جای مطالعه بسیار دارد.

گمان میر که به پایان رسید کار مغان هزار جرعه نا خورده در رگ تاك است (۱۱۱)

اگر احساس محبت نسبت به خلق همان طوری که در آثار الهی آمده در افراد بوجود آید بسیاری از مشکلات و مسائل دنیا خود بخود حل خواهد شد به عنوان مثال در امریگای شمالی مسائلی مربوط به معاملات و تجارت را از اخلاق جدا می دانند و جمله معروف «تجارت تجارت است» به صورت يك اصل مورد پذیرش همگان قرار گرفته است. بنابراین افراد خود را مجاز می دانند که در چهار چوب قانون هرظمی ممکن است به طرف مقابل در معاملات بکنند. حال تجسم کنید که اگر فرد از کودکی تعلیم بگیرد که مردم را دوست داشته باشد و خیر و سعادت آنان برایش مطرح باشد هیچگاه حاضر نیست که ثروتمند شدنش به بهای فقیر شدن عده ای تمام شود. همچنین بسیاری از جنگ های موضعی بر مبنای حس انتقام جوئی است که اگر محبت باشد بوقوع نخواهد پیوست. وقتی مشکلات دنیا را از نظر می گذرانیم می بینیم بسیاری از آن ها مانند مسائل اقتصادی، فقر و گرسنگی با بسط محبت در بین افراد بشر خود بخود حل خواهد شد و تردیدی نیست که روز حاکمیت محبت فرا خواهد رسید.

بی گمان مهر در آینده بگیرد گیتی
چیره بر اهرمن خیره سر آید یزدان
رسد آن روز جهان را فتد این فره به چنگ
تیر هستی رسد آن رو خجسته به نشان
آفریننده برآساید و با خود گوید
تیرماهم به نشان خوردزهی سخت گمان (۱۱۲)

منظور این است، این که حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

« محبت کارهای عجیبه و عظیمه دارد نیت خالص و عمل خالص و ظهورات انقطاع و شئونات آن کل از این مصدر است » (۱۱۳)

بدون دلیل نیست زیرا اگر بنا بود آثار محبت فقط به يك برخورد محبت آمیز و معاشرت محدود شود هیچوقت نمی فرمودند « کارهای عجیبه و عظیمه دارد ». و باز می فرمایند:

« اعظم فیض الهی محبت است این است که تا محبت حاصل نشود هیچ فیضی حصول نیابد و هرچه محبت بیشتر شود شمس حقیقت جلوه اش زیادتر است ». (۱۱۴)

محبت حتی به دشمنان

نکته مهم دیگر این است که اگر چه انسان مأمور به محبت است ولی این به آن مفهوم نیست که متقابلاً دیگران نیز همین حالت را داشته باشند. لذا محبت داشتن به خلق مستلزم گذشت است. این است که می فرمایند حتی دشمنان خود را دوست داشته باشید.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند: (۱۱۵)

« در هر دوری امر به الفت بود و حکم به محبت ولی محصور در دایره یاران موافق بود نه با دشمنان مخالف. اما الحمدلله که در این دور بدیع اوامر الهیه محدود به حدی نه و محصور در طایفه ای نیست جمیع یاران را به الفت و محبت و رعایت و عنایت و مهربانی به جمیع امم امر می فرمایند... »

وبعد می فرمایند:

« مقصود این است که باید باکل حتی دشمنان به نهایت روح و ریحان محب و مهربان بود در مقابل اذیت و جفا نهایت وفا مجری دارید و در موارد ظهور بغضا به نهایت صفا معامله کنید. سهم دشمنان را سینه مانند آینه هدف نمائید و طعن و شتم و لعن را به مقابل محبت مقابله کنید. تاجمیع امم مشاهده قوت اسم اعظم نمایند و کلّ معترف به قدرت جمال قدم گردند که چگونه بنیان بیگانگی بر انداخت و امم عالم را به وحدانیت و یگانگی هدایت فرمود ... »
در یکی از الواح می فرمایند: « فیضی در عالم وجود اعظم از حبّ نیست » (۱۱۶)
و نیز در یکی از مکاتیب می فرمایند:

« ای حزب الله مبادا خاطری بیازارید و نفسی را محزون کنید و در حقّ شخصی چه یار و چه اغیار ، چه دوست و چه دشمن زبان به طعنه گشائید. در حقّ کلّ دعا کنید و از برای کلّ موهبت و غفران طلبید. زنهار زنهاز از این که نفسی از دیگری انتقام کشد ولو دشمن خونخوار باشد. زنهار زنهاز از این که نفسی خاطری بیازارد ولو بدخواه و بدکردار باشد. نظر به خلق ننمائید توجه به خالق کنید. قوم عنود را مبینید ، رب الجنود را ملاحظه کنید . خاک را مبینید ، پرتو آفتاب تابناک ببینید که خاک سیاه را روشن و پدیدار کرده ... » (۱۱۷)

ترجمه مصوب یکی از بیانات حضرت ولی امرالله به فارسی چنین است:

« مردم هرگز امر عزیز الهی را نخواهند پذیرفت مگر آن که در جامعه امر درست همان چیزی را ببابند که جهان امروز فاقد و عاری از آن است یعنی محبت و یگانگی » (۱۱۸)

اگر انسان برای تسریع ارتباطات ، فاکس و تلفن در اختیار نداشت و اگر برای تسهیل محاسبات ، کامپیوتر را به خدمت نمی گرفت و اگر برای مسافرت از هواپیما استفاده نمی کرد و اگر به فضاهای دور دست آسمان ها دستیازی نمی نمود چیزی از دست نداده بود. ولی اگر روزی مهر محبت از جهان رخت بر بندد چیزی باقی نخواهد ماند. بنابراین بی مناسبت نبود که وقتی انسان برای اوکین بار پا در کره ماه گذاشت شاعری این گونه سرود:

ای ره گشوده در دل دروازه های ماه

با توسن گسسته عنان از هزار راه

رفتن به اوج قلّه مرخ و زهره را تدبیر می کنی

اما به من بگو ، کی قلّه بلند محبت را تسخیر می کنی ؟ (۱۱۹)

لذت دوست داشتن

نکته قابل ذکر دیگر این است که صرفنظر از جنبه های اعتقادی و روحانی اصولاً احساس دوست داشتن احساس دلپذیری است. باید سعی کنیم که به دوست داشتن عادت کنیم. لذت دوست داشتن در سایه ممارست حاصل می شود. اگر گاهی دلتلی برای دوست نداشتن افراد داریم همان موقع اگر درست فکر کنیم می توانی دلتلی برای دوست داشتن نیز داشته باشیم. یادم هست هر

وقت از مظالم وارده بر بهائیان ایران صحبت میشد و احباً از مسبیبن گله می کردند جناب دکتر فرهنگی می گفتند که این طور هم می توان گفت که این همان مردمی هستند که بیست هزار نفرشان در راه امر شهید شده اند!

دوست داشتن مایه نشاط و امید و لطف زندگی است.

« جام دریا از شراب بوسه خورشید لبریز است
جنگل شب تا سحر تن شسته در باران خیال انگیز
ما بقدر جام چشمان خود از افسون این خمخانه سرمستیم
در من این احساس

مهر می وزیم ، پس هستیم » (۱۲۰)

خلاصه و نتیجه

خلاصه و نتیجه عرایضم این که عالم به محبت خلق شد. بامشاهده آثار خلقت عشق به خالق در ما ایجاد می شود و از طرف دیگر باشناخت خالق نسبت به مخلوق بالاخص انسان عشق و محبت می یابیم و این محبت که در آثار مبارکه به آن مأمور شده ایم عامل ایجاد وحدت در عالم انسانی و حل مسائل و مشکلات دنیاست.

دوستان عزیز اگر در دنیا فقط يك راه وجود داشته باشد راه عشق و محبت است. الهی دل های شما همواره مشحون از عشق و محبت باشد و هیچ گاه به ضغینه و بغضا آلوده نگردد.

حضرت بهاء الله در اشراقات می فرماید:

« طوبی از برای نفسی که در لیالی در فراش وارد شود در حالتی که قلبش مظهر است از

ضغینه و بغضا. »

بر خاطر ما گرد ملالی ننشیند
ماچشمه نوریم ، بتابیم و بخندیم
الهی که خداوند به ما دل بیدار و چشم بینا و وارستگی از انواع تعصبات عطا فرماید تا آهنگ
عشق و محبت ما غلغله در گنبد افلاک اندازد. (۱۲۲)

این جهان بی عشق تاریک است و زشت
روح عالم عشق و انسسانیت است
عرایضم را با تلاوت مناجات زیر خاتمه می دهم.
نیست جز مشتی گیاه و خاک و خشت
ورنه هستی خود سراسر محنت است (۱۲۳)

هوالله

ای دلبر آفاق این اهل اشراق را از حلاوت ساغر محبت شیرین مذاق فرما توئی توانا
عبدالبهاء عباس

مآخذ و منابع

- (۱) دیوان حافظ ، تصحیح پژمان بختیاری ، چاپ امیر کبیر ، طهران ۲۵۳۷ صفحه ۱۲۲ (۲) حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۷ (۳) نظام وفا (۴) طایر شیرازی (۵) صفائی نرائی (۵-۱) جلد سوم مثنوی خط میرخانگی از روی چاپ رونقا (۶) رابعه قزدارگی بلخی ، گلچین جهانبانی ، چاپ سوم صفحه ۳۶۶ (۷) هاتف اصفهانی ، گلچینی جهانبانی ، صفحه ۳۶۵ (۸) اشاره به شعر حافظ :
- ماقصه سکنند و دارا نخوانده ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا میرسد
دیوان حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۲۶۵
- (۹) عطرا نیشابوری ، گلچین جهانبانی ، صفحه ۳۶۱ (۱۰) لفت نامه دهخدا (۱۱) اشاره به بیت مولانا :
- علت عاشق زعلت هاجداست
عشق اصطلاب اسرار خداست
- (۱۲) تفسیر کنت کنتا ... مکاتیب جلد دوم ، صفحه ۱۲ چاپ مصر (۱۳) اشاره به بیت مولانا :
- عشق هائی کز پی رنگی بود
عشق نبوده عاقبت تنگی بود
- (۱۴) اشاره به بیت سعدی : هر کسی را نتوان گفت که صاحب نظریست
عشق بازی دگر و نفس پرستی دگرست
کلیات سعدی فروغی صفحه ۵۷
- (۱۵) فروغی یزدی ، دیوان فروغی به تصحیح حسین مکی ، کتاب فروش علمی ، چاپ ۱۳۳۰ صفحه ۴۳ (۱۶) منسوب به خواجه عبدالله انصاری
- (۱۷) منسوب به مولانا (۱۸) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ صفحه ۹۹ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۹) مائده آسمانی ، جلد ۵ صفحه ۲۳۶ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۰) تفسیر کنت کنتا ، مکاتیب ، جلد ۲ صفحه ۲۰ ، چاپ مصر (۲۱) ردیف ۲۰ ، صفحه ۲۳ (۲۲) در پای دانش ، صفحه ۱۵۴ ، چاپ هند (۲۳) امر و خلق ، صفحه ۱۱۴ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۴) صفحه ۸۷ حیات بهائی ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۲۵) بدایع الآثار ، صفحه ۲۱۵ ، چاپ هند (۲۶) بابا افضل ، ابوسعید (۲۷) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۳۶۴ (۲۷-۱) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۴۸ (۲۷-۲) دیوان حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۶ (۲۸) شعر از مسلحی شیرازی ، گلچین جهانبانی چاپ سوم صفحه ۳۶۰ (۲۹) دیوان ملک الشعرای بهار ، چاپ دوم ، جلد اول صفحه ۳۶۳ (۳۱) لا ادری (۳۲) لا ادری (۳۳) فرهنگ معین ، چاپ طهران ، امیر کبیر (۳۴) مولانا ، جلد اول مثنوی ، داستان پیر چنگی (۳۵) در یکی از الواح حضرت عبدالهیا ، (۳۶) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۵۳ چاپ مصر (۳۷) ابرالقاسم حالت (۳۸) لا ادری (۳۹) لا ادری (۴۰) قطعه ۴۷ ، صفحه ۱۲۹ مفاوضات ، چاپ مصر (۴۱) جلد ششم مثنوی ، داستان سلطان محمود و وفات او شب با دزدان (۴۲) جلد چهارم مثنوی ، در قصه هدیه فرستادن بلقیس از شهر سبا به سری سلیمان (۴۳) ترجمع بند هاتف ، بند چهارم (۴۴) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۲۶۲ (۴۵) لا ادری (۴۶) ملا فرج الله شیمتری (۴۷) لا ادری (۴۸) پنشن شیرازی (۴۹) دیوان حافظ به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۲۸ (۵۰) جلد اول مثنوی مولوی (۵۱) مولانا ، گلچین جهانبانی صفحه ۳۷۰ (۵۲) ملامی شیمتری (۵۳) لا ادری (۵۴) مفاوضات چاپ هند ، صفحه ۲۱۰ (۵۵) مجموعه مناجات ، چاپ آلمان صفحه ۴۵۵ (۵۶) لوح ازدواج (۵۷) جلد ۱ بدایع الآثار ، صفحه ۳۸۰ ، چاپ هند (۵۸) سیر حکمت در ازویا جلد ۱ صفحه ۲۰ چاپ طهران (۵۹) نسیمی (۶۰) جلد اول مثنوی ، حکایت عاشق شدن پادشاه بر کتیزک (۶۱) سعدی (۶۲) سعدی ، قصیده در وصف بهار (۶۳) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ صفحه ۹۷ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۶۴) اشاره به بیت شیخ بهائی :
- یعنی همه جا عکس رخ یار تران دید
دیوانه منم من که روزم خانه به خانه
- (۶۵) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۷۵ (۶۶) کتاب مستطاب ایقان ، صفحه ۱۱۸ (۶۷) صفحات ۳۰۸ و ۳۰۹ مجموعه الواح ، چاپ مصر (۶۸) لوح ترجمه بدیع ، صفحه ۳۵۳ ، مجموعه الواح ، چاپ مصر (۶۹) هفت وادی صفحات ۹۲ و ۹۳ ، جلد ۳ آثار قلم اعلی ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۷۰) جواهر الاسرار ، صفحه ۶۹ ، جلد ۳ آثار قلم اعلی ، مؤسسه مطبوعات امری ، ایران (۷۱) صفحات ۵۷ و ۵۸ مائده آسمانی ، جلد ۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۷۲) مکاتیب ، جلد ۲ ، صفحه ۱۸ ، چاپ مصر (۷۳) لا ادری (۱-۷۳) بوستان سعدی (۷۴) فریدون مشیری (۷۵) مجموعه الواح ، صفحه ۳۴۹ ، چاپ مصر (۷۶) نمونه حیات بهائی ، صفحه ۴۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۷۷) پروین اعتصامی (۷۸) نظیری نیشابوری (۷۹) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۰ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری

ایران (۸۰) دیوان حافظ ، به شرح ردیف ۱ صفحه ۱۱۸ (۸۱) صفاتی نراقی (۸۲) منتخبات آثار حضرت اعلی ، صفحه ۳۹ ، قہوم الاسماء ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۸۳) پلوسا تویسرگانی (۸۴) کتاب قصه عشق ، میرزا محمد علی زوزی ، اثر روح الله مہرابخانی (۸۵) عباس طاهری (۸۶) ورقای شہید (۸۷) قآآنی (۸۸) از وصیت نامہ دکتر مسیح فرہنگی (۸۹) لا ادری (۹۰) دیوان حافظ ، بہ شرح ردیف ۱ صفحه ۹۲ (۹۱) جلد ہفتم آثار قلم اعلی ، صفحه ۲۲۴ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۹۲) شیخ بہانی (۹۳) دیوان حافظ بہ شرح ردیف ۱ صفحه ۳۳۵ (۹۴) کلیات سعدی بہ شرح ردیف ۱۴ صفحه ۹۵ ، غزلیات عرفانی (۹۵) منتخبانی از مکاتیب ، صفحه ۲۲ چاپ آلمان (۹۶) کتاب حافظ شناسی ، تألیف نیاز کرمانی صفحه ۱۲ (۹۷) آثار قلم اعلی جلد ۳ صفحه ۱۰۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۹۸) مثنوی ، در مقدمہ دفتر اول (۹۹) آثار قلم اعلی ، جلد ۳ ، صفحه ۱۰۰ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ایران (۱۰۰) دیوان حافظ بہ شرح ردیف ۱ صفحه ۳۵۲ (۱۰۱) کتاب مستطاب اقدس (۱۰۲) کتاب مستطاب اقدس ، آیہ ۸۱ (۱۰۳) کلمات مبارکہ مکتورہ ، ادعیہ محبوب ، چاپ مصر ، صفحه ۴۲۳ (۱۰۴) مانند ردیف ۱۰۳ (۱۰۵) مجموعہ الراح مبارکہ ، صفحه ۴۰۰ ، چاپ مصر (۱۰۶) مجموعہ الراح مبارکہ ، صفحه ۱۲۲ ، چاپ مصر (۱۰۷) اخلاق بہانی ، صفحه ۱۶۴ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۰۸) رسائل جامع ، خواجہ عبداللہ انصاری ، چاپ روم ، کتابفروشی فروغی ، طهران ۱۳۳۷ (۱۰۹) منسوب بہ خواجہ عبداللہ انصاری (۱۱۰) علاء الدولہ سنناتی (۱۱۱) لا ادری (۱۱۲) ابیات از قصیدہ معروف نگاہ دکتر رعدی آذرخشی (۱۱۳) جلد چہارم ، مائدہ آسمانی صفحه ۳۴۸ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۱۴) خطبہ مبارک نہریوک (۱۱۵) مکاتیب ، جلد ۱ صفحه ۳۰۵ ، چاپ مصر (۱۱۶) رسالہ لزدواج بہانی ، صفحه ۲۲ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۱۷) منتخبات مکاتیب ، صفحه ۷۱ (۱۱۸) نمونہ حیات بہانی ، صفحه ۳۹ ، مؤسسه ملی مطبوعات امری ، ایران (۱۱۹) (۱۲۰) فریدون مشیری (۱۲۱) رہی معیری (۱۲۲) اشارہ بہ شعر حافظ ، دیوان حافظ ، بہ شرح ردیف ۱ صفحه ۲۵۹ : عاقبت منزل ما وادی خاموشان است حالیا غلغلہ در گنبد افلاک انداز (۱۲۳) دکتر غلامحسین یوسفی